مبانى كلامى مهدويت

آيت الله جعفر سبحانى

الحمدلله رب العالمين و الصلوة و السلام علي خير خلقه و آله الطاهرين و لعنة اللَّه علي اعدائهم اجمعين الي يوم الدين و ارسل رسوله بالهدي و دين الحق ليظهره علي الدين كله و لوكره المشركون.

از تأسيس چنين گروه و مؤسسه‏اي براي شناخت امام زمان(عج) بسيار خوشحال و مسرورم. خداوند به آن كسي كه اين انديشه را مطرح و اين جمع را دعوت و مقدمات كار را فراهم كرده، در دو جهان توفيق دهد. شما مي‏دانيد كه امروز هجوم بر مسأله‏ي امام زمان(عج) بيش از هر زماني است؛ چون انقلاب به نام ولايت فقيه انجام شده و ولايت فقيه هم شعبه‏اي از ولايت امام زمان (عج) است. پس دشمنان به فكر افتادند به جاي اين كه با ولايت فقيه مبارزه كنند و اين شاخه را بزنند، ريشه را بزنند. به هر حال، اگرچه اين هجوم‏ها ضرر دارد، ولي داراي فوايدي نيز خواهد بود؛ زيرا سبب مي‏شود ما در اصول عقايد خودمان بيشتر كار كنيم. يعني همين طور كه در فقه بيشتر كار كرده‏ايم و تا حدّي فقه را شسته و رفته مطرح مي‏كنيم، مي‏توانيم عقايد را هم به صورت شسته و رفته مطرح كنيم. در ميان پرانتز بد نيست اين تاريخچه‏ها را از ما بشنويد. ما مي‏ميريم و اين‏ها شنيده نمي‏شود. شيخ مهدي حكمي يكي از علماي پايين شهر قم بود. او پسري داشت كه طلبه بود كه هم بحث آقاي بدلا بود. بالاخره از بيوت علم هم كساني مصداق اين آيه مي‏شوند كه: يخرج الميت من الحيّ. او در سال 1322 شمسي كتابي به نام اسرار هزار ساله نوشت. اين كتاب در آن زمان خيلي صدا كرد و علماي تهران و شهرستان خواهان جواب دادن به آن شدند. چند نفر جواب نوشتند. در ميان آن‏ها، جواب امام مرغوب بود و آن را انتخاب كردند. بعد آن طرف، به امام پيغام داده بود. خود حضرت امام خميني‏قدس سره به من فرمود، كه وي به من پيغام داد كه من به اين شبهات معتقد نبودم، ولي جوان‏ها اين‏ها را مطرح مي‏كردند. من هم ديدم كه شما [روحانيت‏] عكس العملي نشان نمي‏دهيد، اين‏ها را نوشتم و چاپ كردم تا شما حركتي كنيد و جواب اين‏ها را تهيه كنيد. [حالا اين عذر بوده يا نبوده، معلوم نيست‏]، همين سبب شد كه كشف الاسرار مقداري از شبهات را حل كرد. يعني اگر آن كتاب نبود، كشف اسرار نبود. بالاخره آفرينش شيطان، مايه‏ي تكامل ماست. دشمن، مايه‏ي تكامل است. اگر در شهر يك داروخانه باشد، پيشرفتي در آن نيست. اما اگر دو داروخانه باشد، رقابت هست. بالاخره اين كتاب‏ها سبب مي‏شود كه ما در مسايل عقيدتي بيشتر كار كنيم و فكر و مطالعه داشته باشيم. استادي داشتم به نام مرحوم آيت‏اللَّه حاج محمد حسين خياباني. ايشان به نقل از استادش، مرحوم شريعت اصفهاني (كه استاد مرحوم آقاي بروجردي هم بود) گفت: ((ما بايد بكوشيم همان گونه كه اخبار فقه منقّح شده است، اخبار عقايد را هم منقح كنيم، زيرا در ميان اين‏ها اسرائيليات، مسيحيات، مجوسيات و روايات غُلات هست)). اين مسأله يكي از آرزوهاي آن مرد بزرگ بود. بنابراين از اين‏كه آقايان در ميان عقايد، اين بخش مهم را به عهده گرفته‏اند، تشكر مي‏كنم. اين جلسه هم يك نوع تقديري است از آقايان. برگرديم به مباني كلامي مهدويّت. ما همه را نمي‏گوييم. مقداري را مي‏گوييم، بقيه هم براي فرصتي ديگر بماند.

مباني كلامي مهدويّت گاهي مباني نقلي و گاهي مباني عقلي است. مباني نقلي به دو قسم از روايات برمي‏گردد؛ يك قسم احاديثي است كه روي اثني عشر تكيه مي‏كند. اهل سنت اين روايات را خيلي خوب نقل كرده‏اند. نمي‏گوييم بهتر از ما ولي خيلي خوب نقل كرده‏اند. مسلم نيشابوري در جلد پنجم صحيح خودش؛ باب الامارة اين روايات را به خوبي آورده است. البته بخاري هم آورده است. من اين روايات را در كتاب اضواء علي عقايد الشيعة الامامية آورده‏ام.

پيغمبر اكرم‏صلي الله عليه وآله از وجود دوازده خليفه خبر مي‏دهد و تعبيراتش اين است: لا يزال الاسلام عزيزاً(1) در جاي ديگر دارد: لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً.(2) در جاي ديگر دارد: لا يزال الدين قائماً(3). در جاي ديگر مي‏گويد: لا يزال امر امتي صالحاً:(4) يا: لا يزال امر هذه الامة ظاهراً حتّي يمضي فيهم اثني عشر اميراً من قريش(5) حتي در جايي ديگر مي‏گويد: يليهم اثني عشر خليفة كلهم من قريش و انّ عددهم كعدد نقباء بني اسرائيل.(6) دوازده خليفه، صفات و علايمي دارند. علايمشان اين است كه: لايزال الاسلام عزيزاً، منيعاً، قائماً، صالحاً. اين دوازده خليفه چه كساني‏اند؟ ظاهر اين است كه دوازده خليفه بعد از پيغمبر بايد پشت سرهم بيايد. در ((تاريخ الخلفا)) اين ها نقل شده است.

پرسش: روايت نمي‏گويد آنان پشت سر هم هستند؟

پاسخ: برعكس، در روايت آمده‏است: كم يملك من هذه الامة من خليفة؟ فقال عبداللَّه بن مسعود. ما سئلني عنها احد منذ قدمت العراق قبلك. ثم قال: نعم و قد سئلنا رسول‏اللَّه، فقال: اثني عشر كعدة نُقباء بني اسرائيل(7). نقباي بني اسراييل مسلسل و پشت سر هم بودند. علاوه بر اين تشبيه، اگر بين اين خلفا فاصله‏ي زماني بود، حضرت به آن اشاره مي‏كرد. ظاهر اين است كه ايشان گفته است: من دوازده نفر را براي دوازده نسل وضع كرده‏ام. يعني نسل متصل مثل نقباي بني اسراييل. منفصل بودن، يك چيز غير عادي است. اگر چنين بود، حضرت به آن اشاره مي‏كرد مي‏فرمود. همه قبول دارند كه متصل است، ولي متحيّرند كه اين ها را چگونه تطبيق كنند.[مثلاً]، زمان خلافت معتصم عباسي خلفا از دوازده نفر بيشتر بودند. عجيب اين‏كه سيوطي چهار نفر را مي‏گويد و بعد به يزيد مي‏رسد و مي‏گويد نمي‏شود. بعد در معاويه هم ترديد مي‏كند. بعد بچه‏هاي عبدالملك و دو سه نفر از بني عباس را مي‏آورد. در حالي كه ما مي‏دانيم هيچ كدام از اين صفات در آن ها نبوده است. اساساً آن ها اين صفات را نداشتند. ما بايد دوازده نفري را پيدا كنيم كه پشت سر هم بيايند به عدد نقباي بني اسراييل و عزت و مناعت و عظمت داشته باشند. در تاريخ، جز اين دوازده نفر پشت سر هم و مسلسل، كسي نبوده است. ما بايد اين دوازده نفر را از غير اين ها بشناسيم. اين يكي از مباني كلامي نقلي است. مبناي كلامي نقلي ديگر رواياتي است كه به طور مشخص درباره‏ي خود حضرت مهدي (عج) مطرح شده است. بنابراين، در مباني كلامي منقول دو قسم روايات است؛ يك قسم اثني عشر است با اين صفاتي كه گفتيم. اين در روايات اهل سنت بود. اما در روايات شيعه، نام حضرت را هم برده است. از جمله در حديث جابر. اكنون بهترين كتاب درباره‏ي ائمه‏ي اثني عشر، توسط اخوي آقاي آل طه نوشته شده و جامعه‏ي مدرسين چاپ كرده است. قبل از ايشان، شيخ حر عاملي كتابي به نام المعجزات و اثبات الهداة دارد كه در آن جا هم ائمه‏ي اثني عشر موجود است. ولي ايشان خيلي بهتر جمع كرده است. اين مجموعه، روايات متواتر است. محال است كه مردم بنشينند و به دروغ چنين رواياتي را جمع كنند. بنابراين، يك مبناي كار، كتب حديثي اهل سنت و روايات ما است. از نظر اهل سنت، اسمش نيست ولي از نظر اهل شيعه هست. چنان‏كه در اين باب، روايات متعددي است فقط روايت مشهوري كه از جابر نقل شده، يك مشكل تاريخي دارد كه بايد حل كنيم چون جابر در سال 76 ه.ق فوت كرده و امام باقرعليه السلام بعد از سال 94 ه.ق به امامت رسيده است. بايد گفت ظاهراً در ذكر دوران روايت، اشتباه شده است. آن‏جا علي بن حسين‏عليه السلام است و اسمش امام باقرعليه السلام آمده است. يا اين‏كه حضرت باقرعليه السلام است، ولي در زمان امامتش نيست.

پرسش: كدام حديث را مي‏فرماييد؟

پاسخ: همان حديثي كه مي‏گويد جابر در كوچه‏هاي مدينه مي‏گذشت و به امام باقرعليه السلام برخورد كرد و به آن حضرت گفت: يا محمدبن‏علي! پيغمبرصلي الله عليه وآله گفته است كه به شما سلام برسانم و لوحي را به آن حضرت داد. اين مسأله مقداري، مشكل تاريخي دارد. نمي‏گويم اين قابل حل نيست؛ چون شما كه در اين وادي هستيد، بايد اين را حل كنيد، چون اين ماجرا در دوران امام علي بن حسين‏عليه السلام است و شايسته است كه جابر اين مسأله را با علي بن حسين‏عليه السلام در ميان بگذارد نه با امام باقرعليه السلام. اين لوح را بايد به امام زمانش نشان دهد نه به فرزند امامي كه بعدها امام خواهد شد. پس، نه رؤيت را منكريم، نه سلامش را، ولي اين لوح را بايد به علي بن حسين‏عليه السلام نشان مي‏داد. حالا اين با تحقيق به دست مي‏آيد.

يك سري روايات به طور مشخص درباره‏ي حضرت مهدي (عج) آمده است: ((لولم يبق من الدنيا)).(8) مجموعه‏ي روايت‏هاي مربوط به حضرت مهدي (عج) يا به نام است يا به صفات است. ولي در روايات اثني عشر، كلي است. اما مباني كلامي عقلاني، شما مي‏دانيد كه عقل نمي‏تواند هيچ وقت فرد مشخصي را برساند. ما نمي‏توانيم، روي فرد برهان عقلي اقامه كنيم. برهان عقلي روي كلي اقامه مي‏شود. پس قهراً بايد فرد آن را پيدا كرد. يكي از مباني برهان عقلي اين است كه نبوت و امامت، يك فيض معنوي است. از نظر كليميان، با مرگ موسي اين فيض و ارتباط بشر با عالم بالا قطع شده است. بعد از فوت موسي وحي‏اي نيست. در جامعه فردي نيست كه بين خدا و بشر مستقيماً رابط باشد. در مقابل، مسيحي‏ها گفته‏اند كه اين فيض تا زمان حضرت مسيح‏عليه السلام باقي است. البته منظور ما از مسيحيان، پروتستان‏ها هستند؛ چون كاتوليك‏ها، مسيح را خدا مي‏دانند. پروتستان‏ها مي‏گويند اين ارتباط بشر از نظر وحي باقي بوده، ولي با به دار آويختن مسيح قطع شده است. مسلمانان هم مي‏گويند كه اين فيض تا وجود پيغمبر اكرم‏صلي الله عليه وآله باقي است. اهل سنت مي‏گويند كه اين فيض معنوي كه در لباس نبوت و امامت بود، با فوت پيغمبرصلي الله عليه وآله قطع شد. پس ارتباط بشر با عالم بالا قطع شد.

حال سؤال اين است كه مگر خلف بدتر از سلف است؟ آيا خلف از نظر كمالات، از سلف، كم‏تر است؟ چرا خدا چنين فيضي را به آن‏ها داده، اما اين فيض را به ما نداده است؟ مگر ما از آن‏ها كم‏تر هستيم؟ شيعه‏ي اماميه اين مشكل را حل كرده است. ارتباط به صورت نبوت نيست، كه رسالت، تكاليف و دين جديدي باشد. بلكه فيض الهي به واسطه‏ي انسان كاملي بر قرار است و از طريق اين انسان كامل به بشر مي‏رسد، و امروزه آن واسطه حضرت حجت(عج) است. مرحوم علامه طباطبايي‏قدس سره اين برهان را از فرد مسيحي به نام پروفسور كُربَن نقل كرده است كه با ايشان مناظره مي‏كرد و هر پانزده روز به تهران مي‏رفت. اين مطلب يادم نيست در نوشته‏ها باشد، ولي به طور شفاهي از ايشان براي ما نقل كردند و خيلي از اين بيان لذت مي‏برد. البته در اين‏جا شلوغ نشود كه بگويند: پس شما مي‏گوييد كه خاتميت نيست. نه خاتميت هست، ولي نبوت مختومه است. بلكه جامع امامت در نبوت هم وجود دارد. منتها بايد انسان كاملي، رابط باشد كه بتواند بشرهايي را تربيت كند،به عقيده‏ي شيعه، رابطه به وسيله‏ي او باقي است، ولي به عقيده‏ي آن‏ها، مختومه است. اهل سنت و كساني كه منكر وجود چنين امامي هستند، در مقابل اين سؤال مانده‏اند: كه چرا خلف، بايد از اين فيض محروم باشد، در حالي‏كه خلف از سلف كم‏تر نيست؟ مسلماً كمالاتي كه الان خلف دارد، هيچ وقت بني اسراييل و قوم شعيب و نوح و هود نداشته‏اند. ما مي‏گوييم اين كمالي كه در امت اسلامي هست، باقي است، ليك نه در لباس نبوت و رسالت، بلكه در لباس امامت.

برهان عقلي، شخص امام زمان‏عليه السلام را ثابت نمي‏كند، بلكه روي كلي كار مي‏كند. بنابراين، امامت بعد از حضرت مهدي‏عليه السلام، دوره‏ي جديدي دارد. اين بناي خوبي است، ولي به شرط اين‏كه انسان عارفي باشد كه اين‏ها را بچشد. خيلي‏ها عرفان و فلسفه را مي‏خوانند و مي‏گويند، اما نچشيده‏اند. اگر انساني باشد كه اين‏ها را چشيده باشد و ارتباط انسان با خدا را بداند و مقام امام را در جامعه درك كند، خيلي حرف است.

پرسش: حضرت ادريس و عيسي‏عليهم السلام كه نمرده‏اند، آيا واسطه‏ي فيض نيستند؟

درباره‏ي حضرت ادريس‏عليه السلام، ما هيچ دليلي براي حياتش نداريم. حضرت مسيح‏عليه السلام هم در جامعه نيست: رفعه اللَّه اليه.(9) ما كسي را مي‏خواهيم كه در جامعه باشد. خضر، نبي نبود، ولي انسان صالحي بود. اما اين‏كه خضر هم الان زنده است، قطعي نيست. البته منافاتي ندارد دو تا باشد، ولي بر وجودشان، قطع نداريم. شما اين متن را در الميزان مطالعه بفرماييد: در تفسير آيه‏ي قال اني جاعلك لناس اماماً.(10) مي‏گويد: اين طور نيست كه امام زمان‏عليه السلام فقط به درد آن زمان بخورد و الآن لازم نباشد. در حالي كه الآن هم فيض امام از نظر افاضه‏ي قلوب و هدايت رساندن كمتر از آن زمان نيست. پس منظور اين نيست كه ايشان را فقط براي آن زمان نگاه داشته‏ايم. الآن از او استفاده نمي‏كنيم. در روايات واژه‏اي به نام ابدال هست. به آن‏ها كه تربيت يافته‏ي همين امام هستند، ابدال مي‏گوييم. آن‏ها كساني هستند كه تحت تربيت حضرت هستند. حضرت در قلوب‏شان، تصرف مي‏كند و ارواح‏شان را تكامل مي‏بخشد. آن‏ها با امام در ارتباط هستند. البته هر كسي كه بگويد من با امام مربوطم، دروغ است. ارتباط با امام زمان‏عليه السلام به اين آساني نيست كه در اين كتاب‏ها به عنوان ملاقات با امام زمان‏عليه السلام مي‏نويسند. اين‏ها درست نيست. اما ابدال درست است؛ شخصيت‏هايي كه تحت تصرف و هدايتند.

در روايت دارد كه كميل در عراق بود، ولي حضرت در او تصرف مي‏كرد. ام سلمه مي‏گويد: پيغمبر اكرم‏صلي الله عليه وآله درباره‏ي كميل با علي‏عليه السلام بسيار سخن مي‏گفت كه ما چنين صحابه‏اي در آينده خواهيم داشت. البته بايد بگويم نبايد فريب هر مدعي را خورد. كساني كه به اين مقام برسند، كَتوم هستند و به كسي نمي‏گويند. اين كارها كه جلسه‏اي تشكيل دهيم و جايي را براي آقا امام زمان‏عليه السلام خالي بگذاريم و... درويشي است. اين‏ها را باور نكنيد. شما برهاني و عقلاني باشيد. چند نفر به جماران آمده بودند كه: آقا! ما با حضرت ارتباطي داريم و اجازه بدهيد كه ما با امام ملاقات بكنيم. ايشان گفته بود: من كتابي دارم كه گم شده است. جاي آن را از ايشان بپرسيد. آن‏ها هم رفتند و ديگر نيامدند. من فكر مي‏كنم كه ديوان ايشان بوده است. امام ديواني داشت. حال چه كسي برده بود، معلوم نيست. پس به اين زودي باور نكنيد. البته پاكدامن‏هاي بسياري هستند كه ملاقات مي‏كنند.

در هر حال، چرا خدا اين فيض را به سلف داد، ولي به خلف نداد تا انسان كاملي در ميان جامعه باشد و اين جامعه را تربيت الهي و معنوي كند. آيا بودن در چنين فيضي بهتر است يا خير، نبودنش بهتر است؟ مسلماً بودنش بهتر است. چرا آن را به آل موسي دادي، به آل فرعون دادي، ولي به ما ندادي؟ حال آن‏كه در ميان ما، شيخ الرئيس است. شيخ اشراق است. ميرداماد است. فقها و بزرگان هستند.

پرسش: آيا با تكامل علم، ما به چنين چيزي نياز داريم؟

پاسخ: علم در مسايل صنعتي پيشرفت كرده، ولي علم در الهيات عقب رفته‏است. اگر الهيات مسيحي را ببينيد، مي‏فهميد كه با الهيات ما قابل قياس نيست. شما فكر مي‏كنيد الهيات در فرانسه پيش رفته است؟ بله،از نظر فرش‏بافي، صنعت، هواپيما و... پيشرفت كردند، ولي از نظر معنويت پيشرفت نكردند.

برهان دوم درباره‏ي امام زمان‏عليه السلام، قاعده‏ي لطف است. اين غير از اولي‏است. اولي اين بود كه وجود امام زمان‏عليه السلام فيضي است كه در ميان سلف بوده است، پس چرا در خلف نباشد؟ چه شد كه براي آن چنان موجوداتي، چنان كمالي بفرستد، ولي براي ما نفرستد شما چه‏طور آن گُل خوش‏بو را به آن‏ها داديد، ولي به ما نداديد.

در واقع، اين منع فيض است. علت مي‏خواهد. آيا ما نالايقيم؟ نالايق نيستيم؟ شايستگي ما اگر بيشتر نباشد، كمتر نيست. پس بفرماييد اين با عدل الهي يا با لطف الهي سازگار نيست.

پرسش: آيا نمي‏شود گفت كه ما الآن از هدايت الهي بي نيازيم؟

پاسخ: اگر از هدايت‏هاي الهي بي‏نياز بوديم، پس اين همه اختلاف چيست؟ بعد از پيغمبر اكرم‏صلي الله عليه وآله هيچ فرعي وجود ندارد كه در آن، اختلاف نباشد. اگر نيازي نبود، بايد وحدت كلمه بود. در حالي كه روز به روز دايره‏ي اختلافات بيشتر مي‏شود. اين معنا بايد طوري باشد كه بشر بگويد من آن‏قدر به تكامل رسيده‏ام كه به هدايت الهي نيازي ندارم. بقيه‏اش را با عقل مي‏روم. البته ما نمي‏گوييم كه وجود امام، علت تامه‏ي رفع اختلاف است. طرف هم بايد قابليت داشته باشد. آن‏ها كه نادان و متعصبند و امام را زنداني مي‏كردند، در اين ميان، تقصير صاحب خانه چيست؟ آن‏چه از نظر عقل بايد در اختيار بشر بگذارد، گذاشته‏است. مثل اين است كه من دبيرستاني، بيمارستاني، طبيبي، معلمي ساخته‏ام ولي بچه‏ها از آن بهره‏اي نمي‏برند. هر چه هست از قامت ناساز بي‏اندام ماست.

و اما برهان لطف از زمان مرحوم كليني‏قدس سره و صدوق‏قدس سره به اين طرف نقل است. مرحوم شيخ اسداللَّه تستري كتابي به نام كشف القناع عن حجية الاجماع دارد كه سنگي چاپ شده‏است. در آن‏جا برهان لطف را مفصل بحث مي‏كند. عصاره‏ي آن را در جلد سوم كتاب المحصول آورده‏ام. ديگر كتاب‏ها مانند بحار و كتاب‏هاي كلامي هم اين بحث را دارند. ولي تستري دقيق و جامع بحث كرده است، به گونه‏اي كه قبل و بعد از آن، چنين جامع نديده‏ام.

قاعده‏ي لطف ايجاب مي‏كند كه در ميان جامعه‏ي ما، امامي باشد كه محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطاي مطلق باز بدارد. از همين رو، مي‏گوييم اجماع حجت است. قاعده‏ي لطف به اين معناست كه رييسي در ميان مردم باشد و رييسي كه نمي‏تواند نسبت به جامعه، بي‏تفاوت باشد. اگر همه‏ي آن‏ها بر بت‏پرستي جمع شوند و او حرف نزند يا براي شرك جمع شوند و حرف نزند، مي‏گويند قاعده‏ي لطف تمام نيست. اصل معنا اين است كه بايد در ميان جامعه، يك انسان كامل و رييس مطلقي باشد و مراقب جمعيت، باشد كه اين‏ها به طور مطلق، گمراه نشوند. همين اندازه كه بر گناه و خلاف و باطل، اجماع نكنند، براي ما كافي است. اگر تفصيل آن را بخواهيد، در كشف القناع عن حجتية الاجماع است كه دوازده برهان براي قاعده‏ي لطف آورده است. اگر مختصر آن‏ها را مي‏خواهيد، در جلد سوم المحصول است.

عقل مي‏گويد: امكان اين براي خدا هست و هيچ مانعي هم ندارد. از همين طريق، اجماع را حجت دانسته است. راه مباني كلامي مهدويّت از اين طريق و اين معنا ايجاب مي‏كند كه در هر زماني بايد امامي وجود داشته باشد؛ چون اختلاف بشر هميشگي است. حال كه اختلاف بشر هميشگي است، بايد يك ميزان الحق و الباطل باشد كه دست كم اجماع بر باطل نكنند. و اگر پيغمبر اكرم فرموده: لا تجتمع امتي علي الضلال، اگر صحيح باشد براي همين است. در واقع يك نفر كاملي در ميان ما هست كه نگذارد.

حال به يك مبناي كلامي منقول(11) ديگر مي‏پردازيم كه مي‏تواند در مهدويّت نوعي، مفيد واقع شود. گرچه مهدويّت نوعي از نظر ما باطل است و ما

معتقديم مهدويّت در شخص حضرت مهدي (عج) مجسم است. آن مبنا اين است كه ما در قرآن مي‏بينيم كه خدا، دو نوع وليّ در ميان مردم دارد؛ وليّ ظاهر و وليّ مخفي. چنان اين وليّ، مخفي بوده كه حتي نبي رسمي، آن را نمي‏شناخته است. داستان سوره كهف را بنگريد. البته ما خضر را نمي‏گوييم؛ چون خضر در قرآن نيست. مصاحب موسي را مي‏گوييم. آن‏جا مي‏بينيم كه حضرت موسي عرض مي‏كند: پروردگارا! يك نفر براي من برسان كه من از او بهره بگيرم. وقتي موسي خدمت او مي‏رسد، مي‏گويد: من آمده‏ام، علي ان تعلمن مما علمت رشدا(12) بي‏كار هم نبوده است. فقط براي بعد هم ذخيره نشده است، در همان زمان هم فعاليت داشته است. شايد او دو سه ساعت بيشتر با حضرت موسي نبوده، ولي در همين دو سه ساعت، خدمات عظيمي براي جامعه كرده است. كشتي را نجات داد. البته جوري سوراخ كرد كه صاحب كشتي نديد. اگر ديده بود كه نمي‏گذاشت تصرفي كند. اين كشتي هم خالي نبود؛ چون كشتي‏اي كه مي‏خواهد راه بيافتد، خالي نيست. زورق‏هايي بود كه مي‏رفت. او به گونه‏اي سوراخ مي‏كند كه آب مي‏گيرد، ولي غرق نمي‏كند. بين سوراخ كردن تا اين‏كه ملك ببيند، چند كيلومتر بُعد فاصله داشته است. مي‏خواسته آب بالا بيايد و ملك كشتي را ببيند كه پر از آب است و بگويد: اين به چه درد مي‏خورد، ولش كن. اين چه وليّ غايبي است كه موسي هم نمي‏شناسد. مسأله‏ي كشتن آن پسر كه از حيطه‏ي فكر ما بيرون است. آخر چگونه قصاص قبل از جنايت ممكن است؟ البته ما به همه‏ي اين‏ها جواب گفته‏ايم. در اين هم تصرّفي كرد و موسي هم متحيّر شد كه: شما آدم مي‏كشي؟ أقتلت نفساً زكية بغير نفس لقد جئت شيئاً نكرا.(13) از نظر موسي كه آن مقام را نداشته، مشكل است. ديوار را ساخت: تحته كنز فاراد ربك ان يبلغ اشدهما... الي آخر.(14)

در تاريخ انبيا، دو نوع وليّ بوده؛ وليّ ظاهر و وليّ غايب. ما نديديم يك سنّي به اين ولايت اشكال كند. و حالا آيا اين مسأله دليل بر افضليت مصاحب موسي بر موسي است يا اين‏كه موسي افضل است، امّا آن وليّ يك ولايت خاص داشته است؟ كلمه‏اي امام اميرالمومنين علي‏عليه السلام در نهج البلاغه دارد به اين مضمون: اللهم لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوداً او خائفاً مغموراً.(15) كلام حضرت معلوم مي‏كند كه اين يك چيز استمراري بوده است. حالا قرآن يكي را براي ما خبر داده است كه همان داستان مصاحب موسي باشد. چه مانعي دارد كه الآن حضرت مهدي جزء اولياء باشد مانند مصاحب موسي. بي‏كار هم نيست، بلكه شب و روز كار مي‏كند.

در آخر، يك قصه‏ي كوچكي براي شما بگويم. ما در تهران مركزي به نام دارالتحفيظ القرآن الكريم داريم. من ديدم در شيعه، يك نقيصه‏اي هست. آمديم در سال 1350، اين دارالتحفيظ را در خيابان ايران، پشت مجلس فعلي تأسيس كرديم. 18 تا قاري را تربيت كرده بودم كه الان قاري‏هاي معروفي شده‏اند. سال 1356 گفتيم كه اين‏ها را براي عمره به مكه ببريم. حدود دو يا سه جزء قرآن را حفظ كرده بودند. از عبدالباسط و منشاوي، تقليد مي‏كردند. من هم گفتم حالا كه مي‏روم عمره يك مقدار كتاب ببرم. كتاب‏هايي با قطع كوچك را در چمدانم جمع كردم. اين 18 نفر را هم همراه خود برده بودم كه اين‏ها را ببريم تا در مكه و مدينه و مدرسه و تلويزيون و راديو، قرآن بخوانند. زمان شاه بود و روابط هم آن موقع بد نبود. به جدّه رسيديم و هواپيما بالا بود. گفتم: من بروم پايين، اين كتاب‏ها را از ما مي‏گيرند. همان جا گفتم: يارب المهدي! خودت كتاب‏هاي ما را نجات بده. آمديم و من به هر كدام از اين بچه‏ها گفتم: چمدانها را ببريد از آن گمرك رد شويد. همه رد شدند و من اين طرف مانده بودم. همه تعجب مي‏كردند كه چرا آقا نمي‏آيد ما را سوار ماشين كند و ببرد؟ من ديدم كه ديگر بايد اين چمدان‏ها را ببرم. كشيدم و آوردم روي سكو گذاشتم. مي‏خواستم باز كنم كه مأمور كه گچي در دست داشت (براي ضربدر زدن به عنوان علامت كنترل) گفت: اين ديده شده است. ضربدر را ببين. ديدم روي چمدان، ضربدر خورده است. اين را كس ديگر ديده، دو سه نفر مأمور كنترل بودند. اين تصرفات هست، چه از جانب خود حضرت يا ابدال و دوستان حضرت.

اين‏ها همان مباني است كه تا اين‏جا عرض كرديم. بله، ممكن است يك امام ظاهري باشد، وليّ غايبي هم باشد. مانعي ندارد. من اين را فقط براي اين آوردم كه گاهي، نبي هم وليّ غايب را نمي‏شناسد و در جامعه اثر مي‏گذارد. پس مباني نقلي ما دو تا شد، با اين تكمله‏اي كه در آخر گفتيم تا يك مقدار براي آقايان شيرين‏تر باشد.

نكته‏اي در پايان عرض كنيم و بحث مباني در اين مجلس تمام شود، مسأله‏ي غايت است. جهان براي چه خلق شده است؟ فعل خدا بي‏غايت نيست. اين را به آن مباني عقلاني امام زمان(عج) اضافه مي‏كنيم كه در واقع بيان سوم خواهد شد. اشاعره معتقدند كه افعال خدا غايت ندارد؛ چون اگر غايت داشته باشد، محتاج مي‏شود كه براي غايت، آن كار را انجام دهد. ولي معتزله و اماميه معتقدند كه فعل خدا بدون غايت نمي‏تواند باشد. اگر بدون غايت باشد، عبث لازم مي‏آيد. افحسبتم انما خلقناكم عبثا.(16) اشتباه اشاعره اين است كه خيال مي‏كنند غرض به فاعل بر مي‏گردد. ولي نمي‏دانند كه گاهي غرض عايد بر فاعل نيست. غرض، غرض خود فعل است. فعلش بي‏غرض نيست، نه اين‏كه خود خدا غرضي داشته باشد. فرق است بين اين‏كه بگوييم خدا غرض دارد؛ چون آن وقت تكامل لازم مي‏آيد و نقص دارد. يك موقع مي‏گوييم: فعلش عبث نيست. بشر را آفريده است تا از نطفه به كمال برساند و اين كمال، غرض فعل است نه غرض فاعل. آقايان چون فلسفه خوانده‏اند، مي‏دانند كه اگر غرض به فاعل برگردد، نشانه‏ي نقص فاعل است. اما اگر به فعل برگردد اين نقص نيست. ما كه در خدا قائل به اغراض هستيم، مي‏گوييم: غرض، غرض فعل است نه فاعل. ليخرج الفعل من العبثية. اين جهان براي كه آفريده شده؟ اين جهان براي حيوانات درنده، كمالي نيست. مسلماً كمال بايد يك كمال عقلاني باشد كه فاعل آن فعل، خدا باشد و آن را درك كند. خلاصه، يك موجود كاملي باشد. فعلاً اين موجود كامل در روي زمين، بشر است. البته همه‏ي بشر نمي‏توانند غرض خدا باشند؛ چون بين اين بشر، افراد غاصب و درنده خيلي است. مثلاً صدام. آيا مي‏توانيم بگوييم كه غرض از فعل خدا، صدام است؟ ناچار بايد بگوييم جهان براي انسان كامل خلق شده‏است. انسان كامل هم مراتب دارد. هم ممكن است مرتبه‏ي ضعيفه‏اش، هدف باشد. هم ممكن است مرتبه‏ي قويه‏اش. ولي اگر مرتبه‏ي قويه‏اش ممكن است، چرا خلق نكند؟ منتها اگر دنيا با غايت باشد و فعل خدا غايتي باشد، بايد اين جهان در دامن خود، انسان كاملي را پرورش دهد؛ چون جهان براي او خلق شده است. اگر مي‏گويد: سخرلكم ما في السموات و ما في الارض.(17) مانع ندارد لكم بگويد. مثل اين است كه درباره‏ي بني‏اسراييل مي‏گوييد: و جعلكم ملوكاً.(18) بني اسراييل كي ملوك شدند؟ بني اسراييل دو سه تا ملوك شدند، ولي به همه‏شان مي‏گويد: و جعلكم ملوكا. فعل را به همه نسبت مي‏دهد. اين و سخرلكم هم انسان‏هاي پاكدامن و كامل‏اند كه بقيه در پرتو آن‏ها نان مي‏خورند. انسان كامل، مراتب دارد. مرتبه‏ي كاملش، مرتبه‏ي امامت است. اگر معصوم اين‏گونه نباشد، فعل يا غايت ندارد يا اين‏كه غايت كامل ندارد؟ لقد كرمنا بني آدم و حملناهم في البر و البحر.(19) طبيعتِ آدم را تكريم بخشيد، ولي گاهي بشر از اين تكريم بهره نگرفت. خودش را در اسفل سافلين قرار داد. چكيده‏ي سخن اين‏كه در اين مجلس، سه برهان عقلاني را براي مهدويّت بيان كرديم. اول اين‏كه فيض معنوي است و محروميت ما ظلمي بر ماست. دوم، قاعده‏ي لطف. سوم، انسان كامل غرض آفرينش است. (البته غرض از فعل است، نه غرض از فاعل).

پرسش: آيا هر خلقتي كه صورت مي‏گيرد، لازم است انسان كاملي باشد؟

پاسخ: بله. خلقت ادامه دارد، خلقت انتها ندارد. مسلماً هر خلقتي كه صورت مي‏گيرد، بدون غايت نيست، مگر اين‏كه عالم منظومه‏ي شمسي فرو نشيند. سه بيان هم درباره‏ي مباني كلامي نقلي طرح شد. يكي، روايات اثني عشر با آن شرايط كه گفتيم. دوم، رواياتي كه درباره‏ي خود حضرت مهدي (عج) است. سوم، وقتي به قرآن و كلام حضرت مهدي (عج) مراجعه مي‏كنيم، مي‏بينيم كه هميشه اولياء ظاهر نبودند. گاهي ظاهر و گاهي مخفي بوده‏اند. هيچ مانعي ندارد كه امام زمان (عج) جزو اولياي مخفي باشد.

به هر حال ما بايد خيزش علمي بيشتري درباره‏ي حضرت وليّ‏عصر(عج) داشته باشيم. هم از نظر تاريخ، هم از نظر آيات و روايات و بيشتر از نظر تاريخ. اين نه به معناي اين است كه گذشتگان ما كوتاهي كرده‏اند. بيني و بين اللَّه، در قرن چهارم كه شيخ صدوق‏قدس سره، كمال الدين را نوشته، پاسخ همه‏ي اين شبهات در آن‏جا هست. بعدها هر كسي، هر چه نوشته، از او گرفته است. شيخ طوسي هم كتاب الغيبة خود را از او گرفته است. او اساس را آورده‏است. اخيراً هم كتاب منتخب الاثر در آمده كه كتاب خوبي است.

پرسش: آيا ما به امام، اضطرار داريم؟

پاسخ: اگر گفتيم امام، غايت فعل است، قطعاً اضطرار است. فعل بدون غايت، لغو است و كار لغو از خدا سر نمي‏زند.

پرسش: مي‏توان گفت؛ امامي هست مثلاً آبي وجود دارد، اما من تشنه‏ام نيست؟

پاسخ: چنين خيال نمي‏كنم، امروزه نه تنها ما، كه جهان هم تشنه است. به جهت اين‏كه غايت اين جهان، امام زمان (عج) است و اگر اين غايت نباشد، جهاني نيست. آن روايات كه مي‏گويد: بيمنه رزق الوري‏،(20) به اين معناست كه اين‏ها غايت فعل‏اند. جهان تشنه هست يا نيست، دليل نمي‏شود. جهان، تشنه‏ي پيغمبر اكرم‏صلي الله عليه وآله هم نبود. عرب‏ها مي‏گفتند: برو، ما تشنه نيستيم، با اين حال، خدا او را فرستاد. گاهي شما خود را نمي‏شناسيد و اشتهاي كاذب را با اشتهاي صادق مخلوط مي‏كنيد. عرب‏ها مي‏گفتند: ما نيازي نداريم. شما جايي ديگر برويد. كما اين‏كه به حضرت لوط گفتند: اگر اين كار را نكني، ما تو را از اين كشور بيرون مي‏كنيم يا تو را رجم مي‏كنيم. اشتها نداشتن، دليل بر بطلان نيست. ما نيازهاي خودمان را نشناخته‏ايم.

پي‏نوشت‏ها:

1) صحيح مسلم، ج 6 ص 3.

2) همان.

3) همان صص 3 - 4.

4) مستدرك صحيحين، كتاب معرفة الصحابه، ج 3، صص 617 - 618.

5) همان.

6) اضواء علي‏عقائد الشيعة الامامية و..، جعفر سبحاني، ص 106.

7) تاريخ الخلفاء، ص 10.

8) لو لم يبق من الدنيا الّا يوم واحد لطوّل اللَّه ذلك اليوم حتي يخرج رجل من ولدي فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً...))، منتخب الاثر، باب 25، ج 1.

9) نساء، 158.

10) بقره، 124.

11) مطلب ذكر شده صرفاً براي رفع استبعاد غيبت حضرت مهدي (عج) است.

12) كهف، 82.

13) همان.

14) همان.

15) نهج البلاغه، عبده، ج 3، ص 186، كلمات قصار، شماره 147.

16) مؤمنون، 23.

17) جاثيه، 13.

18) مائده، 20.

19) اسراء، 70.

20) دعاي عديله، مفاتيح الجنان.